

@amirafzali_konkour98

نمونه	ستایش: لطف خدا
بلند آن سر که او خواهد بلندش	عزت و ذلت انسان به دست خداست
نژند آن دل، که او خواهد نژندش	فراگیر بودن بخشش و نیکی‌های خداوند
در نابسسته احساس گشاده‌ست	آفرینشگری بی‌عیب و نقص خداوند
به هر کس آن چه می‌بایست داده‌ست	سعادت‌بخشی عنایت خداوند
که نی یک موی باشد بیش و نی کم	عجز و ناتوانی بنده بدون عنایت خدا
اگر لطفش قرین حال گردد	ناکارآمدی عقل بدون نور خداوند
همه ادب‌ها اقبال گردد	ناتوانی عقل در درک و شناخت خدا
وگر توفیق او یک سو نهد پای	
نه از تدبیر کار آید نه از رای	
خرد را گر نبخشد روشنایی	
بماند تا ابد در تیره‌رایی	
کمال عقل آن باشد در این راه	
که گوید نیستم از هیچ آگاه	

نمونه	درس یکم: نیکی
زنخدان فرو برد چندی به جیب	بی‌نتیجه بودن توکل به خداوند بدون تلاش و کوشش بنده
که بخشنده روزی فرستد ز غیب	نکوهش فریبکاری و تنبلی
نه بیگانه تیمار خوردش نه دوست	توصیه به حفظ عزت نفس (مناعت طبع)
چو چنگش رگ و استخوان ماند و پوست	برخورداری از ثمرات سعی و تلاش / توصیه به کارکردن و تلاشگری
مینداز خود را چو روباه شل	توصیه به دستگیری از افراد ناتوان / نکوهش تظاهر به ناتوانی
چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر	بخشش و نیکی از صفات خردمندان است
چه باشی چو روبه به وامانده سیر	عاقبت به خیری در دنیا و آخرت به سبب نیکی در حق مردم
بخور تا توانی به بازوی خویش	مشخص شدن عیار دوستی‌ها هنگام مشکلات
که سعیات بود در ترازوی خویش	تجلی خداوند در دل پاک باصفا
بگیر ای جوان دست درویش پیر	توصیه به داشتن مناعت طبع و سرزنش خواهشگری و فرومایگی.
نه خود را بیفکن که دستم بگیر	برآورده شدن حاجت / به وصال رسیدن
کرم ورزد آن سر که مغزی در اوست	ستایش اراده قوی و غیرتمندی
کسی نیک بیند به هر دو سرای	
که نیکی رساند به خلق خدای	
معیار دوستان دغل روز حاجت است	
قرضی به رسم تجربه از دوستان طلب	
صورت بی‌صورت بی‌حد غیب	
ز آینه دل تافت بر موسی ز جیب	
فخری که از وسیلت دون‌همتی رسد	
گر نام و ننگ داری، از آن فخر عار دار	
گریه‌شام و سحر شکر که ضایع نگشت	
قطره باران ما گوهر یکدانه شد	
منزل حافظ کنون بارگه پادشاست	
دل بر دلدار رفت، جان بر جانانه شد	
مردان بار را به نیروی همت و بازوی حمیت کشند، نه به قوت تن.	

@amirafzali_konkour98

نمونه	درس دوم: قاضی بُست
ایزد رحمت کرد پس از نمودن قدرت	لطف آمیخته با قهر خدا
پذیرفتم و باز دادم که مرا به کار نیست و قیامت سخت نزدیک است و حساب این نتوانم داد و نگویم که مرا سخت دربایست نیست اما چون به آن چه دارم و اندک است قانعم، وزر و وبال این، چه به کار آید؟	مناعت طبع و نپذیرفتن صلّه به دلیل ترس از آخرت/ قناعت
من هم از آن حساب و توقف و پرسش قیامت بترسم که وی می‌ترسد و آن چه دارم از اندک مایه حُطام دنیا حلال است و کفایت است و به هیچ زیادت حاجتمند نیستم.	نپذیرفتن مال شبهه‌دار
بر من پوشیده است که آن غزوها بر طریق سنت مصطفی هست یا نه. من این نپذیرم و در عهده این نشوم.	مسئولیت اعمال دیگران را بر عهده نگرفتن
مرا چه افتاده است که زر کسی دیگر بزد و شمار آن به قیامت مرا باید داد؟! به هیچ حال، این عهده قبول نکنم.	

نمونه	شعرخوانی: زاغ و کبک
بازکشید از روش خویش پای	«پرهیز از تقلید کورکورانه» مفهوم اصلی این شعر است و در ابیات روبه‌رو حضور دارد.
در پی او کرد به تقلید جای	
وز قلم او رقمی می‌کشید	
در پی‌اش القصه در آن مرغزار	
عاقبت از خامی خود سوخته	
ماند غرامت‌زده از کار خویش	

@amirafzali_konkour98

نمونه	درس سوم: در گوی عاشقان
مولانا جلال آالدین همواره در طلب مردان خدا بود. چون شمس را دید، نشانه‌هایی از لطف الهی را در او یافت و دانست که او همان پیر و مرشدی است که سال‌ها در جست و جویش بود.	پیروی از پیر و مرشد
در خواب دوش پیری در گوی عشق دیدم	طلب یار
با دست اشارتم کرد که عزم سوی ما کن	
بروید ای حریفان بکشید یار ما را	
به من آورید آخر، صنم گریزپارا	
بکشید سوی خانه مَه خوب خوش‌لقا را	
بفکران شیرین به بهانه‌های ززین	وعده‌های دروغین یار
اگر او به وعده گوید که دم دگر بیایم	
همه وعده مکر باشد بفریبد او شما را	
باز گرد شمس می‌گردم، عجب	کشش و جاذبه پیر و مرشد و یار
هم ز فرّ شمس باشد این سبب	
از که؟ از شمس، این ز من باور کنید	شکایت از جدا شدن از اصل خود
بشنو این نی چون شکایت می‌کند	
از جدایی‌ها حکایت می‌کند	بازگشت به اصل / انا لله و انا الیه راجعون / مقام والای انسان
هر نفس آواز عشق می‌رسد از چپ و راست	
ما به فلک می‌رویم، عزم تماشا که راست	
ما به فلک بوده‌ایم، یار ملک بوده‌ایم	
خود ز فلک برتریم، وز ملک افزون‌تریم	
زین دو چرا نگذریم، منزل ما کبریاست	
دردی ست غیر مردن، کان را دوا نباشد	درمان ناپذیری درد عشق
پس من چگونه گویم کاین درد را دوا کن؟	
به روز مرگ چو تابوت من روان باشد	نداشتن تعلق خاطر به دنیا و آسوده مردن
گمان مبر که مرا درد این جهان باشد	
برای من مگری و مگو دریغ دریغ	
به دام دیو درافتی دریغ آن باشد	
کدام دانه فرو رفت در زمین که نرُست؟	باور به زندگی پس از مرگ
چرا به دانه انسانیت این گمان باشد؟	
یا عبدالکریم، حکایت‌نویس مباش، چنان باش که از تو حکایت کنند.	مقلد نبودن / نام و اعمال نیک باقی گذاشتن

نمونه	درس پنجم: ذوق لطیف
در زندگانی اهل صلح و سازش بود. همین حالت صلح و یگانگی با عشق و حقیقت، او را بردباری و تحمل عظیم بخشید؛ طوری که طعن و ناسزای دشمنان را هرگز جواب تلخ نمی‌داد و به نرمی و حُسن خلق، آنان را به راه راست می‌آورد.	بردباری و تحمل / پرهیز از مقابله به مثل
او نیز مانند مادرم توکلی داشت که به او مقاوم و استحکام اراده می‌بخشید.	بالا رفتن استقامت با توکل به خداوند
هر عصب و فکر به منبع بی‌شائبه ایمان وصل بود که خوب و بد را به عنوان مشیت الهی می‌پذیرفت.	ایمان آوردن با تمام وجود / تسلیم اراده خداوند شدن
در نظرش اگر یک روی زندگی زشت می‌شد، روی دیگری بود که بشود به آن پناه برد.	مثبت‌اندیشی و امید
خاله ام با همه تمگنی که داشت، به زندگی درویشانه‌ای قناعت کرده بود، نه از بُخل، بلکه از آن جهت که به بیشتر از آن احتیاج نداشت.	قناعت / زیاده خواه نبودن
سعدی که انعطاف جادوگرانه ای دارد، آن قدر خود را خم می‌کرد که به حدّ فهم ناچیز کودکانه من برسد.	انعطاف پذیری سعدی و همه فهم بودن شعر او
این تنها خصوصیت سعدی است که سخنش به سخن همه شبیه باشد و به هیچ‌کس شبیه نباشد. در زبان فارسی، احدی نتوانسته است مانند او حرف بزند و در عین حال، نظیر حرف‌زدن او را هر روز در هر کوچه و بازار می‌شنویم.	سهل ممتنع بودن شعر سعدی
به حرص از شربتی خوردم مگیر از من که بد کردم بیابان بود و تابستان و آب سرد و استسقا	دشواری خودداری و پرهیزگاری در صورت آماده بودن زمینه گناه

نمونه	روانخوانی: اولین روزی که به خاطر دارم
رفقا! زندگانی آینده ما دستخوش تصادف و اتفاق است. دور روزگار بر سر ما چرخ‌ها خواهد زد و تغییرات بی‌شمار خواهد نمود؛ چه بسا که تقدیر ما چیز دیگر باشد.	غیرقابل پیش بینی بودن احوال روزگار / دگرگونی احوال / سرنوشت از پیش تعیین شده انسان
با یکدیگر عهد کنیم هر چه در آینده برای ما پیش آید، جانب دوستی را نگاه داشته، از کمک به یکدیگر فروگذاری ننماییم.	کمک به دوستان
سوگند که در تمام احوال و انقلابات روزگار مثل برگ‌های این گل پاکدامن از یکدیگر حمایت کنیم و اگر تندبادی ما را ازهم سوا کرد، محبت و علاقه هیچ یک از دیگری سلب نشود و تا مثل این شکوفه، موی ما کافوری شود، دوستی را نگاه داریم.	پایبندی به عهد دوستی

@amirafzali_konkour98

نمونه	درس ششم: پرورده عشق
گویند ز عشق کن جدایی ایمن نیست طریق آشنایی	وفاداری عاشق
پرورده عشق شد سرشتم جز عشق مباد سرنوشتم	
کز عشق به غایتی رسانم کوا مانند اگرچه من نمانم	
از عمر من آن چه هست بر جای بستان و به عمر لیلی افزای	از خودگذشتگی عاشق
دانست که دل اسیر دارد دردی نسه دوای پذیر دارد	درمان‌ناپذیری درد عشق
از سر تعمیر دل بگذر که معماران عشق روز اول، رنگ این ویرانه ویران ساختند	ویران شدن دل عاشق / درمان‌ناپذیری دل عاشق
عشق بازی کار بیکاران بود عاقلش با کار بیکاران چه کار؟	تضاد عقل و عشق
یک بار هم ای عشق من از عقل میندیش بگذار که دل حل بکنند مسئله‌ها را	
«سری» گفت: «وی در کوه ساکن شده است؟ بس کاری نباشد. مرد باید در میان بازار مشغول تواند بود، چنان که یک لحظه از حق تعالی غایب نشود.»	نکوهش گوشه نشینی به بهانه عبادت خدا

نمونه	درس هفتم: باران محبت
حق تعالی چون اصناف موجودات می آفرید، وسایط گوناگون در هر مقام، بر کار کرد. چون کار به خلقت آدم رسید، گفت (إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ) خانه آب و گل آدم، من می‌سازم. جمعی را مُشْتَبِه شد؛ گفتند: «نه همه تو ساخته‌ای؟» گفت: «اینجا اختصاصی دیگر هست که این را به خودی خود می‌سازم بی واسطه، که در او گنج معرفت تعبیه خواهم کرد.»	آفرینش بی واسطه انسان توسط خداوند (مقام ویژه انسان)
خاک سوگند بر داد به عزت و ذوالجلالی حق که مرا مبر که من طاقت قرب ندارم و تاب آن نیارم؛ من نهایت بُعد اختیار کردم، که قربت را خطر بسیار است.	نزدیکان خداوند در معرض بلا و امتحان بیشتری قرار دارند.
الطاف الوهیت و حکمت ربوبیت، به سر ملائکه فرو می‌گفت: «إِنِّي اعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»، شما چه دانید که ما را با این مشتکی خاک، چه کارها از ازل تا ابد در پیش است؟ معذورید که شما را سروکار با عشق نبوده است.	دانایی خداوند و بی‌خبری و نادانی مخلوق / بی‌بهرگی فرشتگان از عشق
از شب‌نم عشق خاک آدم گل شد صد فتنه و شور در جهان حاصل شد	خلقت انسان از گل و آمیختن آن با عشق الهی
سر نشتر عشق بر رگ روح زدند یک قطره فروچکید و نامش دل شد	دل، حاصل عشقی است که در روح انسان دمیده شده است.
حضرت جلّت به خداوندی خویش، در آب و گل آدم، چهل شبانه‌روز تصرف می‌کرد و در هر دژه از آن گل، دلی تعبیه می‌کرد و آن را به نظر عنایت پرورش می‌داد و حکمت با ملایکه می‌گفت: شما در گل منگرید، در دل نگرید.	ارزش و بهای اصلی وجود انسان به «دل» است نه به «جسم»
گر من نظری به سنگ بر بگمارم از سنگ، دلی سوخته بیرون آرم	نظر و عنایت خداوند، قدر و منزلت به موجودات می‌بخشد.
این جا عشق معکوس گردد، اگر معشوق خواهد که ازو بگریزد، او به هزار دست در دامنش آویزد. آن روز گل بودم، می‌گریختم، امروز همه دل شدم، در می‌آویزم.	پافشاری عاشق و توسل او به معشوق قابلیت دل برای تقرب به خداوند
چون کار دل به این کمال رسید، گوهری بود در خزانه غیب که آن را از نظر خازنان پنهان داشته بود. فرمود که آن را هیچ خزانه لایق نیست آلا حضرت ما، یا دل آدم. آن چه بود؟ گوهر محبت بود که در صدف امانت معرفت تعبیه کرده بودند و بر مُلک و ملکوت عرضه داشته، هیچ کس استحقاق خزانگی و خزانه‌داری آن گوهر نیافته. خزانگی آن را دل آدم لایق بود و به خزانه‌داری آن، جان آدم شایسته بود.	فقط دل انسان شایستگی پذیرش «محبت» الهی را دارد / بار امانت الهی بر دوش انسان است.
ابلیس با خود گفت: «هر چه دیدم، سهل بود. کار مشکل اینجاست. اگر ما را آفتی رسد از این شخص، از این موضع تواند بود و اگر حق تعالی را با این قالب سروکاری خواهد بود، در این موضع تواند بود.»	مقام والای «دل»
ابلیس [با صد هزار اندیشه، نومید از در دل بازگشت. ابلیس را چون در دل آدم بار ندادند، مردود همه جهان گشت.	مردود شدن شیطان / شیطان راهی به دل انسان ندارد.

نمونه	@amirafzali_konkour98	شعر خوانی: آفتاب حُسن
بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست	بگشای لب که قند فراوانم آرزوست	اشتیاق عاشق برای جلوه‌گری حُسن معشوق / دلپذیری معشوق
ای آفتاب حُسن، برون آدمی ز ابر	کان چهره مشعشع تابانم آرزوست	دلپذیری معشوق
گفتی ز ناز «بیش مرنجان مرا برو»	آن گفتنت که «بیش مرنجانم» آرزوست	در جست و جوی انسان حقیقی و راستین بودن
زمین هم‌رهان سست عناصر دلم گرفت	شیر خدا و رستم دستانم آرزوست	کم‌تعداد بودن انسان‌های واقعی
دی شیخ با چراغ همی‌گشت گرد شهر	کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست	جلوه خداوند در همه چیز در عین ناپیدا بودن
گفتند یافت می‌نشود جسته‌ایم ما	گفت: «آن که یافت می‌نشود آنم آرزوست»	
پنهان ز دیده‌ها و همه دیده‌ها از اوست	آن آشکار صنعت پنهانم آرزوست	

نمونه	درس هشتم: در امواج سند
ز رخسارش فرو می‌ریخت اشکی بنای زندگی بر آب می دید	بی ثباتی و ناپایداری زندگی
شبی آمد که می‌باید فدا کرد به راه مملکت فرزند و زن را	میهن دوستی / ایثار برای وطن / پاسداری از وطن
به پیش دشمنان استاد و جنگید رهاند از بند اه‌ریمن وطن را	
بلی آنان که از این پیش بودند چنین بستند راه ترک و تازی	
از آن این داستان گفتم که امروز بدانی قدر و بر هیچش نبازی	
به پاس هر وجب خاکی از این ملک چه بسیار است آن سرها که رفته	
ز مستی بر سر هر قطعه زین خاک خدا داند چه افسرها که رفته	
هر درختی را ثمره معین است که به وقتی معلوم، به وجود آن تازه آید و گاهی به عدم آن پژمرده شود و سرو را هیچ از این نیست و همه وقتی خوش است و این است صفت آزادگان.	ستایش آزادی و دل نیستن به دنیا
گرت ز دست برآید چو نخل باش کریم ورت ز دست نیاید چو سرو باش آزاد	توصیه به بخشندگی و آزادی
به آن چه می‌گذرد دل منه که دجله بسی پس از خلیفه بخواهد گذشت در بغداد	ناپایداری دنیا / دل نیستن به دنیای ناپیدار

@amirafzali_konkour98

نمونه	درس نهم: آغازگری تنها
سربازان و فرماندهان را پیش از آن که حکم و سفارش حاکمان و خان‌ها در این مکان گرد آورده باشد، عشق به میهن و دفاع از حریم زندگی و هستی هم‌وطنانشان به اینجا کشانده بود. مشاهده صحنه‌های ناب و توفندگی فرزندان میهن، برای رویارویی با دشمن، عباس جوان را به وجد می‌آورد.	عشق به میهن و پاسداری از وطن
سرسپردگی و خودفروختگی چند تن از دشمنان خانگی سبب شد دروازه بخش‌های وسیع‌تری از قفقاز به روی دشمن باز شود.	آسیب دیدن از جانب خودی‌ها
بر همگان مسلم است که شما جنگاوران سرافراز، در طول سال‌های دفاع، شجاعانه و مخلصانه جنگیدید و هرگز بار خفت و خوفی بر دوش نکشیدید.	ایثارگری و تن به ذلت ندادن
مردمی که به خانه‌های تاریک و بی‌دریچه عادت کرده‌اند از پنجره‌های باز و نورگیر گریزان هستند؛ آخر چشمشان را می‌زند و خسته‌شان می‌کند.	دشواری آگاهی‌بخشی و نوکردن افکار کهنه و پوسیده
چون شیر به خود سپه‌شکن باش فرزند خصال خویش‌تن باش	خودساختگی و تکیه به خود / نادیده گرفتن اصل و نسب

نمونه	درس دهم: رباعی‌های امروز
با بال شکسته پرگشودن هنر است این را همه پرنده‌گان می‌دانند	ارزشمندی تلاش با وجود ضعف و ناتوانی
از چنبر نفس، رسته بودند آن‌ها بت‌ها همه را شکسته بودند آن‌ها	آزادی و دل نیستن به دنیا
پرواز شدند و پر گشودند به عرش هر چند که دست‌بسته بودند آن‌ها	رسیدن به مقام شهادت و قرب الهی

نمونه	درس یازدهم: سپیده می آید
صدای سمّ سمند سپیده می آید	
یللی که سینهٔ ظلمت دریده می آید	
گرفته بیرق تابان عشق را بر دوش	مژده ظهور امام زمان (عج)
کسی که دوش به دوش سپیده می آید	
بهار آمده با کاروان لاله به باغ	
به دشت ژاله گل نودمیده می آید	
به سوی قلّه بی‌انتهای بیداری	آگاهی بخشی / راه سخت و پراسیب حقیقت و بیداری
پرنده‌ای که به خون پرکشیده می آید	
در آن کران که بود خون عاشقان جوشان	جانبازی عاشقان / حیات دوبارهٔ عاشقان
شهید عشق سر از تن بریده می آید	
به پاسداری آیین آسمانی ما	نگهبانی از اسلام
گزیده‌ای که خدا برگزیده می آید	

نمونه	شعر خوانی: فصل عاشقی
از آن‌ها که خونین سفر کرده‌اند	جانبازی و بلاکشی عاشق
سفر بر مدار خطر کرده‌اند	
چه جانانه چرخ جنون می‌زنند	
دف عشق با دست خون می‌زنند	
هلا منکر جان و جانان ما	@amirafzali_konkour98
بزن زخم انکار بر جان ما	
بزن زخم، این مرهم عاشق است	
که بی‌زخم مردن غم عاشق است	
مگو سوخت جان من از فرط عشق	توصیه به سکوت و گلایه نکردن از سختی‌های عشق
خموشی است هان، اولین شرط عشق	
بین لایه‌هایی که در باغ ماست	
خموشند و فریادشان تا خداست	
بیا با گل لاله بیعت کنیم	تازه کردن بیعت و عهد با شهیدان عاشق
که آلاله‌ها را حمایت کنیم	

نمونه	درس دوازدهم: کاوهٔ دادخواه
نهان گشت کردار فرزندگان	واژگونی ارزش‌ها
پراکنده شد نام دیوانگان	
هنر خوار شد جادویی ارجمند	
نهان راستی، آشکارا گزند	
خروشید کای پامردان دیو	سرزنش یاوران حاکم ظلم
بریده دل از ترس کیهان خدیو،	
همه سوی دوزخ نهادید روی	
سپردید دل‌ها به گفتار اوی	
همی برخروشید و فریاد خواند	دعوت به قیام علیه بیداد
جهان را سراسر سوی داد خواند	
کسی کاو هوای فریدون کند	
دل از بند ضحاک بیرون کند	
بپوید کاین مهتر آهنمن است	ناکارآمدی استعداد بدون توانایی
جهان آفرین را به دل دشمن است	
استعداد مجزّه، جز حسرت روزگار نیست.	به کار بستن آن
زور داری چون نداری علم کار	برتری یافتن با علم
لاف آن نتوان به آسانی زدن	
علم در همه بابی لایق است و عالم در آن باب بر همه فایق است.	

نمونه	درس چهاردهم: حمله حیدری
فلک باخت از سهم آن جنگ، رنگ	شدت و سختی جنگ بین عمرو و امام علی (ع)
بود سهمگین جنگ شیر و پلنگ	
ز بس گگرد از آن رزمگه بردمید	
تن هر دو شد از نظر ناپدید	
چو ننمود رخ شهادت آرزو	طولانی شدن نبرد و مهارت دو طرف
به هم حمله کردند باز از دو سو	
ز هم رد نمودند هفتاد ضرب	
چنین آن دو ماهر در آداب ضرب	
چنان دید بر روی دشمن ز خشم	هیبت نگاه خشم آلود امام علی (ع)
که شد ساخته کارش از زهر چشم	
از علی آموز اخلاص عمل	اخلاص امام علی (ع)
شیر حق را دان منزه از دغلی	
گفت من تیغ از پی حق می‌زنم	توجه به حق و گذشتن از خواهش‌های نفسانی
بنده حقم نه مأمور تنم	
شیر حقم نیستم شیر هوا	
فعل من بر دین من باشد گوا	

نمونه	@amirafzali_konkour98	شعر خوانی: وطن
منم پور ایران و نام‌آورم		افتخار به ایرانی بودن خود
ز نیروی شیران بؤد گوهرم		
کنم جان خود را فدای وطن		جانبازی در راه میهن
که با او چنین است پیمان من		
دفاع از وطن کیش فرزانیست		
گذشتن ز جان، رسم مردانگیست		
رود دژه‌ای گر ز خاکت به باد		پستی دشمنان وطن
به خون من آن دژه آغشته باد		
کسی کز بدی دشمن میهن است		ارزش وطن و دلبستگی به آن
به یزدان که بدتر ز اهریمن است		
مرا اوج عزت در افلاک توسست		
به چشمان من کیمیا خاک توسست		

نمونه	درس پانزدهم: کبوتر طوقدار
چنان باید که همگنان استخلاص یاران را مهم‌تر از تخلص خود شناسند.	ایثار و فداکاری
صواب آن باشد که جمله به طریق تعاون قوتی کنی تا دام از جای برگیریم که رهایش ما در آن است.	رهایی و پیروی با اتحاد و همیاری
از تجارب برای دفع حوادث سلاح‌ها توان ساخت.	ارزشمندی و نجات‌بخشی تجربه
گفت: «ای دوست عزیز و رفیق موافق، تو را در این رنج که افگند؟» جواب داد که: «مرا قضای آسمانی در این ورطه کشید.»	اعتقاد به تأثیر قضا و قدر
من ریاست این کبوتران تکفل کرده‌ام و ایشان را از آن روی بر من حقی واجب شده است و چون ایشان حقوق مرا به طاعت و مناصحت بگزارند و به معونت و مظاهرت ایشان از دست صیاد بجستم، مرا نیز از عهده لوازم ریاست بیرون باید آمد.	حق و حقوق دو طرفه / احساس وظیفه و تکلیف
در هنگام بلا شرکت بوده است، در وقت فراغ موافقت اولی‌تر.	همدلی و حمایت دوستان حقیقی در سختی و آسانی
عادت اهل مکرمت این است و عقیدت ارباب مودت بدین خصلت پسندیده و سیرت ستوده در موالات تو صافی‌تر گردد و ثقت دوستان به کرم عهد تو بیفزاید.	جلب اعتماد و حسن ظن دیگران به خاطر وظیفه‌شناسی و ایثارگر بودن
گفتم که چو ناگاه آمدی عیب مگیر چشم تر و نان خشک و روی تازه	گشاده‌رویی و مهمان‌نوازی در عین تنگدستی
اگر به داده خدا قانع بودی و خرسند نمودی، ردای من به بازار به گرو نرفتی!	سرزنش انسان زیاده‌خواه و پرتوقع

نمونه	درس شانزدهم: قصه عینکم
پدرم دریادل بود. در لاتی کار شاهان را می‌کرد، ساعتش را می‌فروخت و مهمانش را پذیرایی می‌کرد. اول باور نکرد، اما آن قدر گفته‌ام صادقانه بود که در سنگ هم اثر می‌کرد.	سخاوت و بخشندگی با وجود نیازمندی تأثیرگذاری سخن صادقانه

نمونه	روان‌خوانی: دیدار
اینجا به هیچ قیمت نشکنید، آنجا شکسته و خمیر شده باشید.	توصیه به حفظ عزت نفس در برابر مخلوق و خاکساری در برابر خالق
می‌بایست که به حداقل پختگی می‌رسیدند، آقا، کلام خام بدتر از طعام خام است.	توصیه به سنجیده‌گویی
طلبه جوان، به هنگام برخاستن را می‌دانست چنان که به هنگام سخن گفتن را	ستایش وقت‌شناسی در همه حال
آقای مدرس گرچه به سنگر ظلم حمله می‌کند، اما از سنگر عدل به سنگر ظلم نمی‌تازد.	توجه به عدل و انصاف در همه حال

نمونه	درس هفدهم: خاموشی دریا
از شعله به خاطر روشنایی‌اش سپاسگزاری کن اما چراغدان را هم که همیشه صبورانه در سایه می‌ایستد از یاد مبر.	تقدیر از کسانی که تأثیرگذار هستند اما حضورشان به چشم نمی‌آید
گریه کنی اگر / که آفتاب را ندیده‌ای / ستاره‌ها را هم نمی‌بینی	قدر داشته‌هایمان را بدانیم.
آدمی، اما خاموشی دریا و هیاهوی خاک و موسیقی آسمان را در خود دارد.	مقام والای انسان
هنگامی که در فروتنی، بزرگ باشیم بیش از همه به آن بزرگ نزدیک شده‌ایم.	سفارش به فروتنی و افتادگی در عین حفظ عزت نفس
ممکن از ناممکن می‌پرسد: «خانه‌ات کجاست؟» پاسخ می‌آید: «در رؤیای یک ناتوان»	دست نیافتنی بودن آرزو به چشم انسان ناتوان و کم‌کار
زندگی به راستی تاریکی است؛ مگر آن که شوقی باشد.	زیبا شدن زندگی با وجود شوق و انگیزه
شوق همیشه کور است؛ مگر آن که دانشی باشد.	هدایتگری و روشنی‌بخشی دانش
و دانش همیشه بیهوده است؛ مگر آن که کاری باشد.	بهره‌برداری از دانش به وسیله کار
و کار همیشه تهی است؛ مگر آن که مهربی باشد. / شما را اگر توان نباشد که کار خود به عشق درآمیزد و پیوسته بار وظیفه‌ای را بی‌رغبت به دوش کشید، زنده‌ای، دست از کار بشوید؛ زیرا آن که با بی‌میلی خمیری در تنور نهد، نان تلخی و استاند که انسان را تنها نیمه‌سیر کند.	بی نتیجه بودن کار بدون علاقه

@amirafzali_konkour98

نمونه	درس هجدهم: خوان عدل
شرق از آن خداست / غرب از آن خداست / و سرزمین‌های شمال و جنوب نیز آسوده در دستان خداست	سلطه خداوند بر همه جا
اوست که عادل مطلق است و خوان عدل را بر همگان گسترده، باشد که از میان اسماء صدگانه‌اش او را به همین نام بستانیم.	عادل بودن پروردگار / فراگیر بودن نعمت‌های خداوند
اگر فکر و حواسم این جهانی است / بهره‌ای والاتر از بهر من نیست	نکوهش نگاه و تفکر مادی و غیر معنوی / دعوت به دل‌کندن از دنیا و مادیات
روح را خاک نتواند مبدل به غبارش سازد؛ زیرا هر دم به تلاش است تا که فرا رود	بازگشت به اصل / تغییرناپذیری ذات موجودات / آسمانی بودن روح
تو شکر خدا کن به هنگام رنج / و شکر او کن به وقت زستن از رنج	شکرگزاری نعمت‌های خداوند در همه حال

روان خوانی: آذرباد

نمونه

ما از یک دنیا به دنیای دیگر می رفتیم که به نظر شبیه یکدیگر می آمدند. بدون این که به خاطر بیاوریم از کجا آمده ایم و اهمیت بدهیم به این که به کجا می رویم. تنها برای آن لحظه زندگی می کردیم.	نکوهش بی توجهی به مبدأ و مقصد زندگی
ما دنیای بعدی خود را از روی اصولی که در دنیا می آموزیم بر می گزینیم. اگر هیچ نیاموزیم، دنیای بعدی نیز تاریک و پر از محدودیت‌ها خواهد بود.	دنیا مزرعه آخرت است.
تنها عشق بیاموز و در این راه بکوش.	فقط به عشق و عاشقی پرداختن
می دانست که او تنها جسمی مرکب از استخوان و پر نیست، بلکه مظهر و نماینده کاملی از آزادی و بلندپروازی است که با هیچ چیز محدود و مقید نمی شود.	به محدودیت جسم ندادن / متفکر بودن / آزادی خواهی
هرچیز که ما را محدود می کند باید پشت سر گذاشته شود.	
اگر زنجیرهایی که بر روی افکار شماست بشکنند، زنجیرهای جسم شما نیز از هم می گسلد.	
سرتاسر بدن شما چیزی جز اندیشه‌های شما نیست؛ یعنی همان‌طور که شما خود را می بینید.	هویت ما را اندیشه‌هایمان می سازد

@amirafzali_konkour98

نیایش

نمونه

الهی، ز عصیان مرا پاک کن	در اعمال شایسته چالاک کن	طلب هدایت به راه راست و توفیق الهی
به عصیان سراپای آلوده ام	سراپا ز آلودگی پاک کن	
به حشرم بده نامه در دست راست	ز هولم در آن روز بی باک کن	طلب عفو و رحمت و آمرزش
دلیم را بده عزم بر بندگی	نه چون بی غمانم هوسناک کن	طلب دوری از هوا و هوس
نشاطی بده در عبادت مرا	دل لشکر دیو غمناک کن	طلب توفیق عبادت